

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

مورد اول: اطلاق و تقييد

خب بعد از آن دو بحث تمهیدی وارد مواردی می‌شویم که مرحوم محقق خراسانی و اعلام بیان فرمودند.

مورد اول اطلاق و تقييد هست.

اگر مطلقى داشتيم و بعد مقيدى آمد، در اين موارد چرا بايد از اطلاق دستش برداشته شود و مطلق، مقيد شود؟ خب اين بحث هم در باب الفاظ مطلق و مقيد مطرح شده و هم اين جا، منتها آن جا که رسيدند بعضى فرمودند که اين مباحثش مربوط به تعادل و تراحيح هست لذا در اين جا اجمالاً می‌گويم و در آن جا تفصيلاً خواهيم گفت و وقتى به اين جا رسيدند خب فراموش شده که در آن جا اين جوری گفته شده لذا در اين جا هم به اجمال برگزار کردند. حالا على اى حال درست است که اين مباحث بالاىالاهى براى اين مبحث است يعنى حالات الأدلة بعضها مع بعض. آن که مربوط به مباحث الفاظ می‌شود خود تعريف مطلق است، چگونگى انعقاد اطلاق است و اين که اطلاق مقدمات حکمت می‌خواهد يا نمی‌خواهد و اين که انقسامات اطلاق چیست، مثلاً بدلى و غير بدلى و امثال اين‌ها. اين، مباحثى است که در آن جا بايد طرح بشود و اين مباحثش در اين جا بايد طرح بشود. و خب خيلى هم مباحث کاربردى و مهمى است که فقيه ما من مسأله تقريباً الا و اين که به اين کبرياتى که در اين مباحث ذکر می‌شود نيازمند هست و بايد کبريات را تطبيق بکند. خب بحث در دو مقام واقع می‌شود چون آن که ولو بالتسامح حالا اسمش را می‌گذاريم مقيد و می‌خواهد اطلاق را تقييد کند بر دو قسم است. تارة متصل است به آن مطلق و تارة منفصل است.

مقام اول در جايى است که آن مقيد ما متصل باشد و مقام ثانى براى موردى است که آن مقيد ما منفصل باشد.

مقام اول: مقيد متصل باشد (3:02)

حالا در مورد اتصال مثل اين که گفته «اعتق رقبة مؤمنة»، چهار صورت رئيسى وجود دارد. چون تارة اين مقيد ما يك امر غيرمستقلی است و متکلم آن را به نحو جزء کلام آورده، مثلاً صفت قرار داده، شرط قرار داده. گفته «اکرم العالم العادل». «اعتق رقبة مؤمنة» که در اين جا توصيف کرده. و يا گفته «اکرم العالم اذا كان عادلاً» که در اين جا شرط کرده. خب اين يك قسم است.

و تارة اين مقيد ما يك امر مستقل است. يعنى خودش يك جمله جدايى است، مبتدا و خبرى دارد، مسند و مسنداليه دارد ولى در کنار و متصل ذکر شده است. در اين صورت هم تارة به شکلى است که ناظر به تقييد است، ناظر به بيان شرطيت، مانعيت، جزئيت و امثال ذلک براى آن «ما اتصل به» هست. مثلاً می‌گويد «اعتق رقبة» و بعد می‌گويد «و

ایاک آن تعتنق رقبۀ کافرة» که با این بیانش می‌خواهد توجه بدهد که تقیید می‌خواهم بکنم و آن حکم در آن جا به نحو اطلاق نیست و شرطش این است که مثلاً مؤمنه باشد یا کافره بودن مانع است. یا می‌گوید «اعتنق رقبۀ ولتکن الرقبۀ مؤمنه». نظر دارد به همان رقبه‌ای که گفته و می‌گوید آن باید مؤمن باشد. و تارۀ مستقل است ولی این گونه نیست که دارد توجه می‌کند به مطلق و برای آن شرطی ذکر می‌کند، مانعی ذکر می‌کند، بلکه بر روی همان چیزی که مصب اطلاق است، این هم حکمی می‌آورد. و این هم تارۀ نهی است و تارۀ امر است. مثلاً می‌گوید «اعتنق رقبۀ» و کنارش می‌گوید «لاتعتنق رقبۀ کافرة». خب این «لاتعتنق رقبۀ کافرة» یک جمله مستقلی است چون صفت و شرط و این‌ها نیست. و ظاهر کلام این نیست که ناظر به مطلق باشد و برای او را شرطی را ذکر کند. آن یک امری است و این هم یک نهی است. «لاتعتنق رقبۀ کافرة». و این هم می‌شود حالت سوم. حالت چهارم این است که نهی نیست، یعنی یک جمله مستقلی است و ناظر هم نیست اما امر است. می‌گوید «اعتنق رقبۀ مؤمنه».

خب این چهار قسم رئیسی است. حالا انقسامات دیگری هم دارد که در اثناء کلام روشن می‌شود و برای این که ذهن مشوش نشود حالا ما این چهار قسم رئیسی را محل بحث قرار می‌دهیم.

پس آن مقید تارۀ مستقل نیست و آخری مستقل است. و وقتی مستقل بود سه حالت دارد. تارۀ ناظر به تقیید است و تارۀ ناظر به تقیید نیست و روی خود آن مقید حکمی می‌آورد إما نهیاً و إما نهیاً. پس می‌شود چهار قسم.

اما صورت اول: (7:18)

اما صورت اولی که مقید مستقل نیست، به نحو وصف است، به نحو شرط است و امثال ذلك. می‌گوید «اعتنق رقبۀ مؤمنه» و یا «اکرم العالم العادل».

خب در این جا سؤال این است که وجه تقیید چیست؟

ظاهراً دیگر حکم در این صورت روشن است. هم از نظر فتوا که می‌شود گفت اتفاق همه است که در این جا کسی دو حکم نمی‌فهمد که بگوید «اعتنق رقبۀ مؤمنه» یک حکم هست به این که فقط آزاد کن، هر جور می‌خواهد باشد. اطلاقی منعقد بشود و بعد یک مؤمنه هم گفته که کسی مثلاً بگوید احتمال دارد آن مؤمنه‌اش را حمل بر استحباب بکنیم. در این جا برای کلام ظهوری جز در مقید منعقد نمی‌شود علی طبق آن تمهیدی که کردیم. آن تمهید حالا این جا اثرش را نشان می‌دهد. در این جا این مؤمنه که کنار رقبه قرار گرفته این همان قرینه سیاقیه است، که هم مانع می‌شود از این که «رقبه» مدلول تصویری‌اش مطلق باشد. حتی مدلول تصویری این «رقبه»، مطلق نمی‌شود علی بعض بیاناتی که گذشت در آن جا. و هم چنین تصدیقه اولی یک اطلاقی پیدا نمی‌کند یعنی با توجه به این که متکلم گفته «اعتنق رقبۀ مؤمنه»، این جا ظهور حال متکلم این نیست که می‌خواهد انتقال بدهد به ذهن مخاطب خودش فقط رقبه را جدا و مؤمنه را هم جدا. در مقام تفهیم این نیست. بله در اراده استعمالیه‌اش، اراده دارد که این واژه «رقبه» را استعمال کند در خود رقبه، نه در رقبه دارای رنگ. در طبیعت رقبه می‌خواهد استعمال کند فلذا می‌گوییم در موارد تقیید متصل مجاز نیست. پس در اراده استعمالیه‌اش درسته که اراده استعمال دارد و استعمال هم در چه می‌خواهد بکند؟ در همان معنای خودش می‌خواهد استعمال

بکند که رنگ و بویی ندارد یعنی در طبیعت رقیه هست، اما آن که به ذهن مخاطب با این استعمال می‌خواهد منتقل کند آیا واقعاً همان را می‌خواهد منتقل بکند یا نه آن رنگ‌دار را می‌خواهد بیاورد به نحو تعدد دال و مدلول که رقیه مدلول خودش را بیاورد و آن مؤمنه هم معنای خودش را بیاورد و این کنار آن قرار بگیرد و آن را مقید کند، آن را متعنون بکند. پس درست است در مرحله دلالت تصدیقیه یا استعمالیه چون تصدیقیه را دو قسم کردیم استعمالیه و تفهیمیه، مطلق به معنای خود نفس طبیعت به ذهن می‌آید اما این چیزی است که در راستای این است که حالا می‌خواهد آن دلالت تفهیمیه خودش را و آن چیزی را که می‌خواهد به ذهن منتقل کند تشکیل بدهد، سامان بدهد، درست کند. خب پس بنابراین دلالت تصدیقیه ثانیه‌اش هم در بخش تفهیمیه‌اش این چنین می‌شود. و در دلالت تصدیقیه ثانیه آن جا هم همین طور است. خب اراده جدیه دارد و می‌خواهد وقتی قرائن و شواهد و ظهور حالش در این است، از این جمله چه را بفهماند؟ می‌خواهد بفهماند واجب است عتق رقیه مؤمنه با قید ایمانش. بنابراین اصلاً ظهوری که درست می‌شود این است و موضوع حجت ظهور هم گفتیم همین تصدیقیه ثانیه است.

سؤال: ...

جواب: نه، این که می‌گفتیم نیست یعنی این، نه در مدلول استعمالی‌اش. این هم روی مسلک سکاکی و بزرگانی که همه مجازات را آن جور می‌گویند، تحلیلش متفاوت می‌شود که مجاز در کلمه می‌شود یا مجاز در کلمه نمی‌شود. و الا آن جا هم که گفته می‌شود باید براساس همان باشد و یک اشاره‌ای هم کردیم در آن موقع.

بنابراین، این قیدی است در کلام و این هم سیاقیه است. یعنی از ترکیب این و آن و کنار قرار گرفتن این و آن دارد این درست می‌شود.

بنابراین در این قسم اول، لا کلام در این که حسب آن تمهیدی که شد، ما ظهوری جز مقید نداریم و احتیاجی به معونه اضافیه‌ای در این جا نداریم. این که مطلق ثابت شده و مفروغ عنه داشته باشیم و بعد یک مقیدی داشته باشیم و بگویم چرا این را بر آن مقدم نداریم و آن را بر این مقدم نداریم، در این جا نیست. اصلاً مطلق نداریم فلذا گفتیم بالتسامح داریم مطلق و مقید را تقسیم می‌کنیم به متصل و منفصل. چون حداقل بعضی اقسامش اگر نگوییم کل اقسام که حالا بعد روشن می‌شود، اصلاً مطلق نیست و مقیدی نیست. از اول ضیق فمن الرکیه است. از اول مقیداً پیدایش پیدا می‌کند. در این موارد تقیید نمی‌شود بعد ما تَبَّتْ الاطلاق.

خب این برای قسم اول بود.

اما صورت دوم: (14:42)

قسم دوم که این بود که یک جمله مستقلی است و منتها نظر به تقیید دارد. دارد شرطی را ذکر می‌کند، مانعی را ذکر می‌کند. قاطعی را ذکر می‌کند و هکذا. گفته «اعتق رقیه ولتکن الرقیه مؤمنه» و یا همان موقع دارد می‌گوید «و ایاک أن تعتق الرقیه الکافرة».

خب در این جا چرا مقدم می‌شود؟

این جا هم باز باید گفت کسی در این جا هم دغدغه ندارد و اشکال نکرده که شاید تقیید

نیاید باشد. می‌شود نسبت به کل داد که این‌ها همه به تقیید قائلند. وجهش چیست؟

وجهش این است که این جمله‌ای که ناظر است به آن قبلی، دارد شرطی را بیان می‌کند، قیدی را بیان می‌کند برای آن قبلی، در حقیقت حاکم است، حکومت دارد. چون ناظر است، توجه به آن دارد، دارد توضیح می‌دهد و همه ظهورات عند العقلاء بعد از آن است که متکلم قَرَعَ من کلامه. مادامی که متکلم مشغول به کلام است، له أن يلحق بكلامه ما يُقَسَّرُ كَلامه و يُبَيَّنُ مراده حتی در مدلول استعمالی و تصدیقه اولی و تصدیقه ثانیه. متکلم می‌تواند قرینه بیاورد که من این واژه را ولو در لغت معنای حقیقی‌اش فلان است، در آن استعمال نکردم. مجاز در کلمه است. یا قرینه بیاورد که ولو به ذهن شما می‌آید که من خواستم این مطلب را منتقل به ذهن مخاطبم بکنم ولی من چیز دیگر می‌خواهم منتقل به ذهن مخاطبم بکنم و این که مراد جدی‌ام چیست. مادامی که متکلم مشغول به کلام است می‌تواند این کار را بکند. پس بنابراین وقتی گفت «ولتكن الرقبة مؤمنة» در این جا این حکومت پیدا می‌کند چون دارد توضیح می‌دهد. پس بنابراین ولو فرض کنیم ظهوری هم منعقد شده باشد برای او، آن ظهور محکوم به این کلام دوم است و مفسر به این کلام دوم هست و بنابراین از این جهت مقدم است.

در این بیان گفتیم آن کلام اول ولو فرض کنید ظهورش در اطلاق منعقد شده باشد، این کلام دوم مضمونش را توضیح می‌دهد و می‌گوید یک قید دارد، یک شرط دارد، ولكن اگر دقت بکنیم در این جا مثل قسم اول اصلاً ظهور منعقد نمی‌شود چون کلام محفوف است به قرینه و به تعبیر مرحوم محقق شهید صدر در بحث این جا یعنی تعادل و ترجیح نه در بحث مطلق و مقیدشان، این جا ورود دارد یعنی این کلام دوم نمی‌گذارد دلالت و ظهوری برای کلام اول محقق بشود. اگر به نحو اولی توضیح می‌دادیم آن «ولتكن الرقبة مؤمنة» بر مضمون آن کلام تصرف می‌کرد و به نحو دوم که توضیح می‌دادیم نمی‌گذارد این، دلیل بر مطلق باشد. در آن جا دلیل بود بر آن مطلق و آن مطلق را می‌رفتیم دستکاری می‌کردیم مثل جاهایی که منفصل است. می‌گوید «اعتق رقبة» و منفصل می‌آید می‌گوید «لا تعتق رقبة كافرة». در آن جا اطلاق درست شده و بعد با آن می‌رویم به مفاد، به مضمون توجه می‌کنیم اما گاهی هست که نه به خود دال داریم توجه می‌کنیم. نمی‌گذاریم دلالتی بکند تا بعد بخواهیم برویم تقیید کنیم آن مدلول را. از اول جلوی دلالت را می‌گیرد. در این جا این قرینه متصله و این کلام متصل می‌آید و نمی‌گذارد ظهوری درست بشود از اول.

فرموده:

«هو نحو من الورد يغاير الورد المتقدم، فإنَّ ما تقدم من الورد كان يعني ارتفاع الموضوع لمفاد أحد الدليلين بسبب مفاد الآخر و أما هذا فيعني ارتفاع دليلة أحد الدليلين بسبب دليلة الدليل الآخر.» [1]

یعنی «اعتق رقبة» بخواهد ظهور پیدا کند، دلالت کند بر اطلاق، به اتفاق کل چه شیخ رضوان الله علیه چه غیر ایشان، باید در کنارش مقیدی نباشد. چیزی که دارد تقیید می‌کند، توضیحش می‌دهد نباشد. حالامرحوم شیخ می‌فرماید منفصل هم نباید باشد ولی کنارش عند الكل است. آن منفصل است که محل اختلاف است. خب پس بنابراین این، مقید است، معلق است به این که در کنارش مقیدی نباشد. و حالا که مولی دارد در کنارش این مقید را می‌گوید، پس بنابراین موضوع دلالت بر اطلاق از بین می‌رود تکویناً به برکت این کاری که مولی کرده. یعنی اگر مولی این را نیاورده بود اطلاق درست می‌شد ولی به

برکت این کار مولی که این کلام را بعد آورده، اصلاً تکویناً آن ظهور درست نمی‌شود. حالا مرحوم محقق شهید صدر در این جا ذوقش کشیده اسم این را بگذارد ورود و حالا اگر یک کسی بگوید این ورود نیست بلکه تخصص هست اشکالی ندارد چون احتیاج به تعبد نداریم. در ورود نیاز به تعبد داشتیم و در این جا احتیاج به تعبد نیست. کلام بعدی را هر که می‌خواهد بگوید. هر متکلمی این جور است. هر کسی وقتی کلام این جوری گفت و بعدش هم چنین حرفی را زد چنین می‌شود حالا شارع باشد یا غیر شارع باشد.

پس بنابراین در این موارد هم ظهوری منعقد نمی‌شود، حالا یا به آن شکل توضیح می‌دهیم و یا به این شکل توضیح می‌دهیم و بنابراین، این جا هم تقیید روشن است و باید مقیّد بشود.

سؤال: یعنی ما با نگاه اولی اسمش را می‌گذاریم اطلاق یا تقیید؟

جواب: بله دیگر. این‌ها همه تسامح است. این قسم هم تسامح است در حقیقت.

سؤال: ...

جواب: بله، ولی چون دلالت استعمالیه دارد. چون حق این است که مطلق در این چنین موارد در مقیّد بما هو مقیّد استعمال نمی‌شود.

اما صورت سوم: (24:00)

صورت سوم این بود که جمله مستقلة ناهیه. گفته «اکرم العالم» و در کنارش گفته «لا تکرّم العالم الفاسق». «اعتق رقبة» و در کنارش گفته «لا تعتق رقبة کافرة».

حالا در این جُملی که مولی این جوری حرف می‌زند مواردش مختلف است. فقیه باید لسان دلیل را محاسبه کند.

تأرّة ولو این جوری حرف زده اما قرائن و شواهد نشان می‌دهد که لبّ حرفش مثل قسم دوم است. یعنی می‌خواهد شرطی را بیان بکند برای ما، یک توضیحی راجع به آن می‌خواهد بدهد. به جای این که بگوید «ولتکن الرقبة المؤمنة» می‌گوید «و لا تعتق رقبة کافرة». به این شکل می‌گوید. آن شکل واضح‌تر بود که نظر دارد اما این شکل هم به همان داعی، به همان غرض از او صادر شده. حالا هم شواهد و قرائنی است که همان بیان را می‌خواهد بکند. ادبیاتش را عوض کرده ولی مرادش همان است. پس تأرّة این چنینی است، خب به همان وجهی که در ثانی گفته شد، در این جا هم تقیید باید بشود و اصلاً ظهور اطلاقی محقق نمی‌شود.

و آخری چنین چیزی از آن در نمی‌آید بلکه احتمال داده می‌شود که این کار را می‌خواهد بکند و احتمال هم داده می‌شود که می‌خواهد یک حکم مستقلى بگوید. یعنی «اعتق رقبة» و لا تعتق رقبة کافرة» احتمال دارد که می‌خواهد بگوید شرط آن رقبه‌ای که من گفتم آزاد کن این است که مؤمنه باشد، کافره نباید باشد و احتمال هم دارد که تکلیف بعد تکلیف باشد. یعنی می‌گوید «إن ظاهرت یک رقبه آزاد کن». رقبه را به هر جوری باشد آزاد کنی، از نظر ظاهری کفارهاش را دادی ولی لا تعتق رقبة کافرة یعنی عتق رقبه کافره یک حرامی است. اگر بخواهی عبد درستی باشد و هر دو را درست امتثال کرده باشی و از

امثال آن هم در چاله نیفتاده باشی، قهراً باید رقبه مؤمنه را انتخاب بکنی. اما اگر رفت رقبه کافره‌ای را به خاطر ظهار آزاد کرد، از نظر آن تکلیف ادای وظیفه کرده ولو یک کار محرمه‌ای را هم انجام داده. مثلاً مولی می‌گوید قتل نفس حرام است. خب اگر کسی تشنه‌اش است و یک آب مغصوب این جا هست و یک آب غیرمغصوب هم هست. این می‌تواند حفظ نفس کن و لاتلقوا بایدیکم الی التهلکه را امثال کند به آن آب غیرمغصوب. حالا اگر برداشت آب مغصوب را خورد، این لاتلقوا بایدیکم الی التهلکه را امثال کرده چون خودش را از مردن نجات داده اما کار حرام هم کرده که آب غصبی را آشامیده. در این جا هم بگویم وقتی می‌گوید «اعتق رقبه و لاتعتق رقبه کافره»، این «و لاتعتق رقبه کافره» محتمل الامرین باشد. یکی این که ناظر باشد که شرطش این است که اگر شرطیت را دلالت کند، مانعیت را دلالت کند، قهراً اگر برود عبد کافر آزاد کند، اصلاً امثال اصلاً نکرده. چون شرطش این بود که مومن باشد اما اگر دومی باشد، امثال آن را کرده و یک کار حرامی هم مرتکب شده.

سؤال: حاج آقا متصل بودن دلیل این نیست که این ناظر به همان بیان ...

جواب: در همه موارد نه. این‌ها کبریات است و فقیه باید در مورد این روایت، آن آیه شریفه، دقت کند که طبق شواهد و قرائن چه می‌فهمد. اگر فهمید که این ناظر است و دارد شرط بیان می‌کند و مانع را بیان می‌کند، خب این جور باید فتوا بدهد که شرطش این است که اگر رقبه کافره آزاد کردی، اصلاً امثال آن حکم را نکردی، هنوز کفاره‌ات را ندادی. ولی اگر مردد بود، دو جور می‌شد معنا کرد. جایی بود که این جوری است مثل این که فرموده باشد «لاتقتل نفسک» و بعد هم گفته از غذای مغصوب استفاده نکن. خب ممکن است آن مطلق باشد، مشروط به هیچ چیز نباشد. آن را که من از تو می‌خواهم این است که خودت را به کشتن ندهی، نفس‌ات را حفظ کنی، این امانتی است که دادند دست تو، تو حق نداری خودت را بکشی ولی آن طرف را هم دارم برای تو حرام می‌کنم که از غذای مغصوب نباید استفاده بکنی. خب این جا دو تا تکلیف است. آن دومی آیا می‌خواهد بگوید که شرط است یعنی باید حفظ جان بکنی از راه حلال یا نه مطلق است آن. دو احتمال هست.

در این موارد قهراً ما نمی‌توانیم بگویم تقیید می‌شود ولی از آن طرف اطلاق هم نمی‌توانیم بگویم چون محفوف بما یحتمل القرینیه است. چون این چینی است آن وقت دیگر فقیه اجمال پیدا می‌کند و باید قواعد باب اجمال را در این جا پیاده بکند که خب حالا چه جوری است، رقبه مطلقه کفایت می‌کند یا نمی‌کند، برائت جاری بکند، اشتغال ذمه است، برائت یقینی می‌خواهد، چه می‌خواهد، این دیگر می‌افتد توی آن روندی که باید طبق محاسباتی که دارد محاسبه کند مسأله را در فقه.

و اگر استظهار شد که این جمله بعدی واقعاً یک تکلیف جدا است، یک تکلیف جدایی دارد می‌فرماید، ناظر نیست، احتمال نظارت هم نبود بلکه آن ظاهرش این بود که تکلیفی است و این هم ظاهرش این است که یک تکلیفی است. این جا چه می‌شود؟

خب قهراً این جا ما توجه داریم که ببینید دارد می‌گوید «اعتق رقبه» و این می‌گوید «لا تعتق رقبه کافره». قهراً اگر آن اطلاق داشته باشد و این یکی هم که می‌گوید لا تعتق رقبه کافره، پس در مورد رقبه کافره اجتماع امر و نهی می‌شود. خب این جا تارّه قائل می‌شویم که اجتماع امر و نهی اشکالی ندارد لاعقلاً و لاعرفاً. شاید مرحوم امام رضوان الله علیه قائل به همین است. در حقیقت اجتماعی نیست. آن‌هایی که می‌گویند اجتماع

اشکالی ندارد، می‌خواهند بگویند در حقیقت اجتماعی نیست. بالنظر البدوی آدم خیال می‌کند اجتماع است اما بالنظر الدقی حتی الدقی العرفی این جا اجتماع امر و نهی نیست. چرا؟ چون متعلق اوامر و نواهی افراد نیستند، خارج نیست بلکه عناوین است. هر عنوانی با عنوان دیگر تباین دارد. عنوان رقبه با عنوان رقبه مؤمنه تباین دارد. آن یک کلی است و این هم یک کلی است. آن یک طبیعت است و این هم یک طبیعت است. خب وقتی این طوری شد حتی بگویند «اعتق رقبه»، «لاتعتق رقبه» باز اجتماع امر و نهی نیست. چون خب آن یک طبیعت است و این هم یک طبیعت است. آن یک صورت ذهنی است و این یک صورت ذهنی است. ولو متکلم وقتی حکم می‌آورد روی آن به صورت ذهنیه بودن آن توجه نمی‌کند چون اگر به صورت ذهنیه بودن آن توجه کند، قابل امتثال نیست و جزئی است. هر چیزی که در ذهن است جزئی است حتی کلیات. شما الانسان را تصور می‌کنید و این الانسان به حمل شایع جزئی است چون وجود ذهنی پیدا کرده و هر چیزی که موجود شد تشخص پیدا می‌کند ولی به حمل الاولى کلی است. وقتی به خودش نگاه می‌کنیم و توجه به وجودش نمی‌کنیم، کلی است. خب «اعتق رقبه» «لاتعتق رقبه». آن رقبه با این رقبه دو تا است. یعنی دو وجود ذهنی دارند در حقیقت. خب حالا این حرف‌ها درسته یا درست نیست، می‌شود گفت یا نمی‌شود گفت، این‌ها دیگر در بحث اجتماع امر و نهی است. به این‌ها علی الاصول الموضوعیه باید در این جا توجه کنیم.

به خدمت شما عرض شود که پس بنابراین یک وقت قائل به این هستیم که اجتماع امر و نهی جایز است که اگر این را گفتیم خب حرفی نیست، هیچ مشکلی نیست، تعارضی درست نمی‌شود. آن دارد این هم دارد. و اما اگر گفتیم اجتماع امر و نهی جایز نیست باید چه بگوییم؟ ان شاء الله فردا

و صلی الله علی محمد و آل محمد.